



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت چهارصد و سی و یکم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۷ گنج حضور، بخش سوم

آن ز سر می یابد آن داد، این ز دم
قوم دیگر پا و سر کردند گم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۸

آن یکی، عطایای الهی را با فضاگشایی از سر، یعنی از خداوند دریافت می کند، ولی این یکی که همانیدگی ها را می پرستد، عطایای الهی را از طریق دم، من ذهنی می گیرد، یعنی درد او را از خواب ذهن بیدار می کند. اما گروهی دیگر، آن چنان در کار تسلیم، سجده کردن، فضاگشایی و یکی شدن با خدا پیش رفته اند که پا و سر خود، من ذهنی را گم کرده اند یعنی به مقام شکر و بی خویشی و نمی دانم، رسیده اند و زندگی با خردش، آن ها را هدایت می کند.

چون که گم شد جمله، جمله یافتند
از کم آمد، سوی کل بشتافتند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۵۹

وقتی که همه همانیدگی‌ها و وجود توهمی من ذهنی به کلی گم و محو شد، حقیقت همه چیز را به دست آوردند.
اینان از طریق فنا، کم آمدن و کوچک شدن نسبت به من ذهنی خود، به سوی کل، خداوند شتافتند.

بر لب جو بود دیواری بلند
بر سر دیوار، تشنه‌ی دردمند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۲

بر لب جویبار زندگی، از همان ابتدا، برای همهٔ انسان‌ها دیوار بلند منیت بوده و بر سرِ آن دیوار، تشنه‌ای پر از درد نشسته بود. یعنی همهٔ ما دردمند هستیم که باید به آب حیات برسیم ولی دیوار منیتی درست کرده و رویِ آن نشسته‌ایم.

مانعش از آب، آن دیوار بود
از پیِ آب، او چو ماهی زار بود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۳

آن دیوارِ بلند منیت، مانع شده بود که انسان تشنه به آب حیات برسد، در حالی که در ذهن و همانیدگی‌ها دلِ او مانند ماهی که از آب جدا شده باشد، در هوایِ آبِ حیات زار بود و در حال مرگ، دست‌وپا می‌زد.

ناگهان انداخت او خشتی در آب
بانگِ آب آمد به گوشش چون خطاب
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۴

آن انسانِ من‌ذهنیِ تشنه، ناگهان خشتی از همانیدگی‌ها را کند و در میانِ آبِ حیات انداخت. صدای آب به گوشِ دلش یعنی به آن فضایِ گشوده‌شده، مانند ندایی از سویِ زندگی آمد.

چون خطاب یار شیرین لذیذ
مست کرد آن بانگِ آبش چون نبیذ
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۵
*-نبیذ: شرابی که از خرما و کشمش سازند

آن صدای آبِ حیات که از آسمان درون می‌آمد، مانند پیغام یارِ شیرین، لذت‌بخش بود به طوری که مانند شراب، من‌ذهنی او را بی‌اثر و مست به زندگی کرد.

از صفای بانگ آب، آن مُمتَحَن
گشت خشت انداز از آن جا، خشت گن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۶

از خلوص و نابی صدای آب، یعنی مرکز خالی شده از همانیدگی، آن من ذهنی تشنه و رنج کشیده، خشت های دیوار، همانیدگی ها را می کند و در آب حیات می انداخت و از جای خالی آن، صفا، مرکز عدم، فضای گشوده شده و شادی بی سبب در درونش پیدا شده و از درون به او پیغام می داد. [وقتی که یک همانیدگی را از خودمان جدا می کنیم، مثلاً کسی را می بخشیم، یک مستی، آزادی و شادی بی سبب از درون ما ساطع می شود.]

آب می زد بانگ، یعنی: هَی تو را
فایده چه زین زدن خشتی مرا؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۷

آب، زندگی، مرکز عدم بانگ می‌زد که: ای تشنه کام، از این خشت‌کندن‌ها، انداختنِ همانیدگی‌ها و شنیدن
صدای آب چه سودی به تو می‌رسد؟

تشنه گفت: آبا، مرا دو فایده‌ست
من ازین صنعت ندارم هیچ دست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۸

انسان تشنه گفت: ای آب، من از این کارِ کندن و انداختنِ همانیدگی‌ها در آب حیات، دو فایده می‌برم و هرگز
دست از این کار برنمی‌دارم.

فایده‌ی اوّل سماعِ بانگِ آب
کو بُودِ مَرِ تشنگان را چون رباب
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۹۹

اولین فایده، شنیدن صدای آب حیات است؛ زیرا شنیدن صدای آب، برای تشنگان، مانند شنیدن صدای دلنشین و خوشایند سازِ موسیقی است.

بانگ او چون بانگ اسرافیل شد
مُرده را زین زندگی تحویل شد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۰

فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه، گندن یک همانیدگی، انداختن آن درون آب حیات و شنیدن صدا یا پیغامی که از طرف زندگی می‌آید مانند شیپور اسرافیل است که مردگان، من‌های ذهنی را زنده می‌کند، یعنی انسان با انداختن همانیدگی‌ها از مردگیِ ذهن به زندگی زنده، خدا، تبدیل می‌شود.

یا چو بانگِ رعدِ ایّامِ بهار
باغ می‌یابد ازو چندین نگار
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۱

یا شبیه صدای رعد و بارش باران در فصل بهار است که باغ و بوستان، این همه نقش و نگار را از او می‌یابند و زیبا می‌شوند. به عبارتی، هر همانیدگی را که کنده و در آب زندگی می‌اندازیم و رها می‌کنیم از طرف زندگی، از آن فضای گشوده شده، برای ما پیغامی می‌آید و زندگی درون و بیرون ما را آبادان و زیبا می‌کند.

یا چو بر درویش، ایّامِ زکات
یا چو بر محبوس، پیغامِ نجات
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۲

یا مانند فرا رسیدن وقت پرداخت زکات است که برای درویش بینوا که محتاج نان شب است نویدِ نجات یافتن از گرسنگی را می‌دهد و یا مانند پیغام و حکم آزادی برای یک زندانی است.

چون دَمِ رحمان بُود کَانَ از یَمَن
می رسد سَوِیِ مُحَمَّدِ بی دَهَن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۳

برای تشنه، صدای آب، همچون دَمِ الهی است که از جانبِ یمن، بی واسطهٔ دهان، به سوی حضرت محمد(ص) می رسد. به عبارتی، همین طور که حضرت رسول، پیغام معنوی را از اُویسِ قَرَنی می شنید، ما هم در درون صدای زندگی را می شنویم که از ذهن آزاد شده و زندگی درونی و بیرونی ما بهتر می شود.

حدیث
-«إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَانِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ».
«من نفسِ خدایِ رحمان را از جانبِ یمن می شنوم».

یا چو بوی احمد مُرسل بُود
کآن به عاصی در شفاعت می‌رسد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۴

یا اینکه آن صدای آب، همانند بوی رحمت، ارتعاش زنده‌ی زندگی حضرت رسول است که با ارتعاش زنده‌ی خود به زندگی، سبب شفاعت گناهکاران، من‌های ذهنی و تبدیل آن‌ها به زندگی می‌گردد.

یا چو بوی یوسف خوب لطیف
می‌زند بر جان یعقوب نحیف
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۵

یا همچون بوی یوسف نازنین و زیباست که به جان و روح یعقوب زار و نزار می‌رسد. یعنی ارتعاش زنده زندگی، بدون حرف زدن از راه دور، از انسانی که بوی خدا را می‌دهد به انسانی دیگر می‌رسد و سبب شفاعت و ارتعاش او به زندگی می‌شود.

قرآن کریم، سوره یوسف - ۱۲، آیه ۹۴
 - «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفَنِّدُون؛»
 «چون کاروان به راه افتاد، پدرشان گفت: اگر مرا دیوانه نخوانید بوی یوسف می‌شنوم».

فایده‌ی دیگر، که هر خشتی کزین
 برگنم، آیم سویِ ماءِ معین
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۶

فایدهٔ دیگرش این است که هر خشت همانیدگی که از دیوار منیت برمی‌کنم، دیوار کوتاه‌تر شده و به آبِ صاف و گوارا، آب حیات، نزدیک‌تر می‌شوم.

قرآن کریم، سوره ملک - ۶۷، آیه ۳۰
 - «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ؟»
 «بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آبِ روان خواهد داد؟»
 با نگه داشتن دیوار منیت و همانیدگی‌ها، نمی‌شود به آبِ روان رسید، بلکه این خود زندگی است که با کندن خشتِ همانیدگی‌ها، ما را به آب حیات می‌رساند.

کز کمی خشت، دیوار بلند
 پست‌تر گردد به هر دفعه که کند
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۷

زیرا هر دفعه که با فضاگشایی خشت همانیدگی‌ها از دیوار منیت کنده شود، ارتفاع دیوار کمتر و کوتاه‌تر شده و صدای آب حیات، شنیدن پیغام زندگی، نزدیک‌تر می‌شود.

پستی دیوار قُربی می‌شود
فصلِ او درمانِ وصلی می‌بود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۸

کوتاه شدن دیوار منیت و انداختن خشت همانیدگی‌ها، راهی به سوی قرب و نزدیکی به خداوند می‌شود و فصلِ او یعنی جدا شدن از همانیدگی‌ها، درمان وصل به زندگی می‌شود و درد ما که جدایی از زندگی ست را درمان می‌کند.

سجده آمد کردن خشت لَزْب
موجبِ قریبی که وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ

-«کندن این سنگ‌های چسبنده همانند سجده آوردن است و سجود موجبِ قربِ بنده به حق می‌شود».
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹
*-لَزْب: چسبنده.

سجده کردن یعنی فضاگشایی کامل در اطراف اتفاق این لحظه و مقاومت صفر، همانند کندن این خشت‌های چسبنده، همانیدگی‌ها است که سبب قرب و نزدیکی انسان به خدا می‌شود. سجده کن، یعنی تسلیم شده، فضای درون را باز کن و به خدا نزدیک شو.

تا که این دیوارِ عالی گردن است
مانع این سرِ فرود آوردن است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۰

تا وقتی که این دیوارِ منیت، دیوارِ همانیدگی‌ها گردنش عالی، یعنی بلند و افراشته است، این بلندی مانع
فضاگشایی، سجده کردن، تسلیم و سر فرود آوردن می‌شود.

سجده نتوان کرد بر آبِ حیات
تا نیابم زین تنِ خاکی نجات
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۱

تا از این جسمِ خاکی، یعنی من‌ذهنی با فضاگشایی و درد هشیارانهِ نجات پیدا نکنم نمی‌توانم بر آبِ حیات،
سجده کرده و برکات زندگی یعنی؛ خرد، قدرت، حس امنیت و شادی بی‌سبب را دریافت کنم.

بر سرِ دیوار هر کو تشنه‌تر
زودتر بر می‌گند خشت و مدر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۲
*-مدر: کلوخ؛ گل سخت.

هرکسی که بر سرِ دیوار منیت، از انرژی و شادی که از همانیدگی‌ها می‌گیرد، خسته شده و حقیقتاً، تشنهٔ آب
حیات، زندگی باشد، خشت و کلوخ، یعنی همانیدگی‌های سخت را زودتر می‌کند و آزاد می‌شود.

هر که عاشق‌تر بُود بر بانگ آب
او کلوخ زفت‌تر گند از حجاب
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۳

هر کسی که بر صدای آب، همان پیغام ایزدی که از فضای گشوده شده در اطراف اتفاق این لحظه می‌آید، عاشق‌تر باشد؛ او کلوخ، همانیدگی‌های بزرگتر را زودتر از این حجاب و دیوار منیت می‌کند و به درون آب حیات می‌اندازد.

او ز بانگ آب، پُرمی تا عُنُق
نشُود بیگانه جز بانگ بُلُق
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۴
*-عُتُق: گردن.

*بُلُق: آواز آب هنگامی که سنگ در آن می‌اندازند.

آن کسی که همانیدگی‌ها را می‌کند و در آب زندگی می‌اندازد، از بانگ آب، از شرابی که از فضای گشوده شده می‌آید، بسیار مست می‌شود، اما بیگانه، من‌ذهنی که همانیدگی‌ها را نگه می‌دارد، جز صدای خشت که به آب می‌خورد، یعنی صدای ذهن، چیزی نمی‌شنود.

ای خُنک آن را که او ایّامِ پیش
مُغْتَمّ دارد، گزارَد وامِ خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۵

خوشا به حال آن کسی که او ایّامِ پیش یعنی زمانِ جوانی و تازگی را غنیمت بداند و این وام و بدهی خود،
همانیدگی‌ها را به زندگی بپردازد.

اندر آن ایّام کُشِ قدرت بُود
صحت و زورِ دل و قوت بُود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۶

در آن ایّامِ جوانی که حجابِ همانیدگی‌ها ضخیم نشده و چهار بُعدِ انسانِ قدرتمند بوده، دارای سلامتی، نیرو و
قدرت فضاگشایی است و دلش، نیرو و انرژی زندگی را جذب می‌کند.

وَأَن جَوَانِي هَم چو بَاغِ سَبْزِ وَ تَر
مِي رَسَانَد بِي دَرِيغِي بَار وَ بَر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۷

و اگر انسان، در جوانی با تسلیم و فضاگشایی هرچه سریع تر همانیدگی ها را کنده و به آب حیات بیندازد، زندگی درون و بیرونش سبز و آبادان شده و شادی بی سبب، خرد زندگی و حس امنیت به زندگی اش می آید و بی دریغ، فکرهایش، باردار شده، میوه می دهد و هیجاناتی مثل ترس، رنجش و حسادت تبدیل به عشق، لطافت و شادی زندگی می شود.

چشمه های قوّت و شهوت، روان
سبز می گردد زمینِ تَنِ بَدَانِ
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۸

در وجود جوان، چشمه‌های قوت معنوی و شهوت چسبیدن و جدا شدن از همانیدگی‌ها و درد هشیارانه کشیدن، روان است و زمین تن، یعنی چهار بُعدش به سبب آن چشمه‌ها سبز و آباد می‌گردد.

خانه‌ای معمور و سقفش بس بلند

معتدل ارکان و بی تخلیط و بند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱۹

*-تخلیط: در این جا یعنی خرابی و تباهی.

*-بند: ستون، تیر.

ایام جوانی در مثل، مانند خانه‌ای است که سقف آن بسیار بلند و افراشته است و پایه‌های آن، یعنی چهار بعد، جسم، فکر، هیجان و جان حیوانی او با هم هماهنگ است و هیچ‌گونه خرابی و رخنه‌ای در آن پدید نیامده و هیچ گونه ستونی به آن نزده‌اند.

پیش از آن گایامِ پیری در رسد
گردنت بندد به حبلِ من مسد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۰

پیش از آن که زمانِ پیری فرا رسد و پیری، گردنت را با طنابِ همانیدگی‌ها و دردهای من‌ذهنی، محکم ببندد، باید فرصت جوانی را غنیمت شمرده و خشتِ همانیدگی‌ها را از دیوارِ منیتِ کنده و در آبِ زندگی بیندازی.

قرآن کریم، سوره لُهب - ۱۱۱، آیه ۵
-«فِي جِدِّهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ»

«و بر گردنِ ریسمانی از لیف خرما [طنابِ همانیدگی‌ها و دردهای من‌ذهنی] دارد».

خاکِ شوره گردد و ریزان و سست
هرگز از شوره، نباتِ خوش نرُست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۱

بدن پیر که پر از درد و همانیدگی است مانند خاکِ شوره می‌ریزد و سست می‌شود، هرگز، از شوره‌زار درد و همانیدگی‌ها، گیاهِ خوب نمی‌روید.

-با تشکر: لیلا



خانم زهرا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۷ گنج حضور، بخش چهارم

آبِ زور و آبِ شهوت، مُنْقَطِع
او ز خویش و دیگران نَامُنْتَفِع
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۲
*-منتفع: سودبرنده؛ نفع‌برنده.

در هنگام پیری، آبِ توانایی و شهوت و میل به همانیدگی با چیزهای این دنیایی و جدا شدن از آن‌ها کاهش می‌یابد. بنابراین پیر نمی‌تواند از خودش و دیگران سودی ببرد.

ابروان چون پالْدُم زیر آمده
چشم را نم آمده، تاری شده
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۳
*-پالْدُم: تسمه‌ای که در عقب اسب و الاغ می‌دوزند و زیر دُم حیوان می‌افتد.

ابروان پیر، مانند دوال چارپایان، پهن می‌گردد و روی چشم را می‌گیرد؛ از چشمانش آب می‌ریزد، تاریک شده و درست نمی‌بیند. همانند عینک‌های همانیدگی که جلوی چشمان هشیاری ما را می‌گیرد و هشیاری را از کار می‌اندازد.

از تَشَنِّجِ رُو چو پشت سوسمار
رفته نطق و طعم و دندان‌ها ز کار
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۴
*-تَشَنِّج: در این جا یعنی چین خوردگی پوست.

بر اثر چین و چروک فراوان، صورتش مانند پشتِ سوسمار شده است. به دلیل پایین بودن هشیاری‌اش، قدرتِ بیانِ زندگی، تواناییِ چشیدنِ طعمِ زندگی و دندان‌هایش نیز از کار افتاده است. [مولانا می‌خواهد بگوید که هشیاری ممکن است در پیری قوت تبدیل شدن و یکی شدن با خدا را نداشته باشد].

روز، بیگه، لاشه لنگ و ره دراز
کارگه ویران، عمل رفته ز ساز
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۵

برای پیر، روز دارد به آخر می‌رسد، به پایان عمرش نزدیک می‌شود، جسم به لاشه‌ای لنگ تبدیل می‌گردد و راه طولانی است. کارگاهش ویران شده و اعمال و حرف‌هایش، دارای خرد الهی نمی‌باشد و با هم سازگاری ندارند. [به عبارتی دیگر نمی‌تواند فکر و عملی کند که خرد زندگی در آن بریزد و آن را باردار کند و راه درست را نشانش دهد. این ابیات نشان می‌دهند که برای زنده شدن به خدا هر چه جوان‌تر، بهتر].

بیخ‌های خوی بد محکم شده
قوت برگندن آن کم شده
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲۶

ریشه عادات و خصلت‌های هم‌هویت‌شدگی، درونش بسیار محکم شده و توانش برای کندن آن‌ها بسیار کم شده است.

در نغولی بود آب، آن تشنه راند
بر درخت جوز، جوزی می‌فشاند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۴۵
*-نغول: ژرف؛ عمیق.

آب در گودال عمیقی بود. شخصی تشنه از درخت گردو بالا رفت و شروع کرد به تکاندن گردو. گودال عمیق در این جا نماد زندگی و آب درون آن نماد آب حیات است. انسان تشنه و علاقه‌مند به میوه‌های این دنیایی، از درخت گردوی همانیدگی‌ها بالا رفته آن‌ها را می‌چیند و در گودال زندگی می‌اندازد.

می‌فتاد از جوزبن جوز اندر آب
بانگ می‌آمد، همی‌دید او حباب
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۴۶
*-جوزبن: درخت گردو.

از درخت گردوی دنیا، گردوهای همانیدگی به درون آب می‌افتاد. در آن هنگام شخص بر اثر برخورد گردو با آب، صدای آب را می‌شنید و حباب‌های روی آب، یعنی فضای گشوده شده، را مشاهده می‌کرد.

عاقلی گفتش که بگذار ای فتی
جوزها، خود تشنگی آرد تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۴۷

یک شخصی با عقل من ذهنی که از تشنگی و طلب رسیدن به فضای یکتایی آن مرد خبر نداشت، به او گفت:
ای جوان، خوردن گردو تو را تشنه تر می کند، این کار را رها کن.

بیش تر در آب می افتد ثمر
آب در پستی ست، از تو دور در
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۴۸

زیرا بیشتر گردوها در میان آب می افتد و آب نیز در گودالی عمیق است و از دسترس تو دور.

تا تو از بالا فرو آیی به زور
 آب جویش بُرده باشد تا به دُور
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۴۹

تا تو بخواهی با سختی و مشقت از درخت پایین بیایی آبِ جوی، گردوها را با خود به نقطهٔ دوردست بُرده است.

گفت: قصدم زین فشاندن جوز نیست
 تیزتر بنگر، برین ظاهر مایست
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۵۰

شخص تشنه گفت: هدف من از چیدن این میوه‌های همانیدگی از درخت دنیا، جمع کردن و برداشتن آن‌ها نیست. آن‌ها را می‌چینم که در آب اندازم؛ لازم است دقیق‌تر نگاه کنی و فقط به ظاهر و سطح امور نپردازی.

قصد من آنست کآید بانگ آب
هم بینم بر سر آب این حباب
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۵۱

منظور اصلی من این است که هنگام انداختن همانیدگی‌هایم در آب زندگی، صدای آن به گوشِ مرکز من برسد و
با چشمانم حباب‌های روی آب، فضای گشوده شده حاصل از آن را تماشا کنم.

تشنه را خود شغل چه بود در جهان؟
گرد پای حوض گشتن جاودان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۵۲

هرکسی که تشنه زندگی است و طلب رسیدن و زنده شدن به خدا را دارد، کار او در این جهان چیست؟ مسلماً
تا عمر دارد به جای گشتن دور همانیدگی‌ها، باید گردِ حوضِ فضاگشایی بگردد تا روزی به درون آن، فضای
یکتایی، بیفتد.

گرد جو و گرد آب و بانگ آب
هم چو حاجی طایف کعبه‌ی صواب
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۵۳

کار انسانی که روی خودش کار می‌کند این است که پیرامون جوی آب، فضای گشوده شده، و صدای آب، خردی که از فضای گشوده شده می‌آید، بگردد. چنان که حاجیان، کعبه‌راستی و درستی را طواف می‌کنند و گرد آن می‌گردند.

کی آب شور نوشد با مرغ‌های کور؟
آن مرغ را که عقل ز کوثر خبر دهد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۷۸

آن مرغی که عقل هشیاری‌اش از فراوانی خدا خبر می‌دهد و دارای شادی، امنیت و خرد الهی می‌باشد، چطور از آب شور همانیدگی‌ها و دردها می‌نوشد؟

سِیل بود آن که تنم را درِ ربود
 بُرد سِیلَم تا لبِ دریایِ جود
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۰

با انداختنِ چند همانیدگی، سِیلی که از فضای گشوده شده می‌آید، تنم را به سمت ساحلِ دریای بخشش و کرم الهی برد.

من به بویِ آبِ رفتم سوی سِیل
 بحر دیدم، درِ گرفتم گِلِ گِل
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۱
 *-گِل: پیمانه.

من به امیدِ نوشیدنِ آبِ سِیل به سوی آن رفتم و مقداری فضا را باز کردم ولی همان فضای گشوده شده باعث شده دریای بخشش و خرد الهی را بینم و پیمانه پیمانه از آن مروارید گرفتم.

طاس آوردش که اکنون آب گیر
گفت: رو، شد آب‌ها پیشم حقیر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۲
*-طاس: کاسه.

سبّطی ظرف آب را به قبّطی داد. [سبّطی انسانِ زنده شده به زندگی ست و قبّطی انسانی ست که به دلیل
همانیدگی‌ها وقتی می‌خواهد آب زندگی را بخورد، تبدیل به خون می‌شود] سبّطی گفت: زود باش، آب بردار و
بنوش. برو که آب‌های این جهانی، پیش من حقیر شده‌اند.

شربّتی خوردم ز الله‌اشتری
تا به محشر تشنگی نآید مرا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۳

*-اللّٰهُ اشْتَرَى: اشاره به آیه ۱۱۱ سوره توبه: خداوند همهٔ هم‌هویت‌شدگی‌ها را درازای بهشت خریده‌است. من از آیه «اللّٰهُ اشْتَرَى» شرابی نوشیدم که تا الی الابد، دیگر تشنهٔ این جهان و همانیدگی‌ها نخواهم بود.

قرآن کریم، سوره توبه - ۹، آیه ۱۱۱
 -«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ ... ؛»
 «خداوند جان و مالِ مؤمنان [یعنی همه همانیدگی‌های آن‌ها] را به بهایِ بهشت خریده است...»

آن‌که جوی و چشمه‌ها را آب داد
 چشمه‌ای در اندرونِ من گشاد
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۴

آن خدایی که به جویباران و چشمه‌ها آب داده است، چشمه شادی را به وسیله انداختن همانیدگی‌ها در درونم روان ساخته است.

این جگر که بود گرم و آب‌خوار
گشت پیشِ همت او آب، خوار
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۵

جگر من که قبلاً آب‌خوار بود، یعنی مرکز من که مشغول طلب همانیدگی‌ها بود و از آن‌ها انرژی می‌گرفت، اکنون به دلیل فضاگشایی و انداختن همانیدگی‌ها، چیزهای این جهانی، در برابرش حقیر و خوار شده است.

-با تشکر:
-زهرا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com